

تأملی در رفتار سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی

دکتر محمد شرف الدین*
ترجمه صفاء الدین تبرانیان

علی شلش. سلسلة الاعمال المجهولة، جمال الدین الافغانی. لندن، ۱۹۸۷، ۲۵۲ص.

علی شلش به سال ۱۹۳۵م در مصر متولد شد. وی دارای مدرک دکتری در روزنامه نگاری و تبلیغات است. از او تاکنون ۲۰ جلد کتاب در ادبیات، تاریخ مطبوعات و اندیشه گری در جهان عرب منتشر شده است. شلش سالها در دانشگاههای معتبر عربی، اروپایی و امریکایی به تدریس اشتغال داشته است. از «مجموعه کارهای ناشناخته» شلش تاکنون آثاری درباره شیخ محمد عبده و سید جمال الدین منتشر شده است. وی در این اثر، با استناد به آرشیو مطبوعات در شهرهای قاهره، پاریس و لندن، از منظری دیگر به ارزیابی شخصیت سید جمال الدین پرداخته است.

این کتاب شامل مقدمه و چهاربخش است. در بخش نخست (مقالات) بیست و دو مقاله از سید جمال که در مطبوعات گوناگون درج گردیده، معرفی شده است. مهم ترین آنها عبارتند از: حکومت استبدادی، سیاست انگلیس در کشورهای شرقی، تاریکی امت و خواری ملت، انگلیسیها در هند و مصر. در بخش دوم (کتابشناسی) کتاب تته البیان در تاریخ افغان، که به سال ۱۹۰۱ در قاهره انتشار یافته، معرفی شده است. در بخش سوم (نامهها) تعدادی از رسائل سید به ریاض پاشا، محمد شریف پاشا، عبدالله پاشا فکری و ابراهیم مویلحی آمده، و بالاخره بخش پایانی اثر (پیوستها) به ذکر دعایی از «جمال الدین حسینی استنبولی»، درخواست پیوستن سید جمال به محفل فراماسونری در مصر

* محمد شرف الدین، از نواده های آیت الله سید عبدالحسین شرف الدین و دکتر داروساز مقیم شهر صور در جنوب لبنان است که این مطلب را برای فصلنامه تاریخ معاصر ایران ارسال کرده اند که فرصت را مغتنم شمرده از عنایت ایشان به این نشریه سپاسگزاری می کنیم.

و... اختصاص یافته است.

دکتر شلش درباره رفتار سیدجمال، به ویژه از منظر سیاسی، تأملاتی دارد. که آنها را در جای جای کتابش که مستند به گفتارهای مطبوعاتی سیدجمال است، به وضوح اظهار داشته است، تأملاتی که در مواردی لزوم توفیق فزون‌تر را الزامی ساخته است. مثلاً می‌نویسد که برخی علت عزیمت سیدجمال الدین در سن شانزده سالگی در ۱۲۷۰هـ/ ۱۸۵۴م از نجف به بندر کلکته را احتمال به قتل رسیدن وی در نجف، یا وجود آزادی بیان و اندیشه در هند می‌دانند، که به نظر می‌رسد هر دو مورد محل تدقیق و تأمل است. از فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی او در هند، و همچنین درباره مدت دو سالی که در افغانستان بوده و با دوست محمدخان پیوندهای نزدیک داشته اطلاع چندانی در دست نیست.

سید جمال‌الدین در مدت اقامت خود در مصر کتابی به نام *تمه‌البیان فی تاریخ الأفغان* تألیف می‌کند و درباره خاستگاه تاریخی قوم افغان و آداب و رسوم آنان اظهار نظرهایی می‌نماید که بی‌شک تکرار اخبار افسانه‌ای مکتوب و شفاهی مردم افغان است و به هیچ وجه محل اعتنا نیست به ویژه آنکه نسب‌شناسی قوم پشتو که سید از افغانها به عمل آورده است نیز قابل اعتماد نیست و او بی‌جهت آنان را به نژاد سامی وصل می‌کند.^۱ یادآور می‌شود که در ۱۹۹۴م، مؤسسه تحقیقاتی آمیشاو (A is a) در فلسطین اشغالی که مرکز مطالعه و پژوهش درباره نژاد یهود است در نوشته‌های خود درباره قوم پشتو در افغانستان چنین آورده که اصل آنان به جدشان افغانا پسر آرمیا، نواده اسطوره‌ای شاتول باز می‌گردد؛ و نسب پادشاهان پیشین افغانستان نیز به بنیامین، از پیامبران یهود می‌رسد؛ همچنین نام برخی از قبایل افغانی چون ربانی، آزری، لیغانی از تورات اقتباس شده است و نام کابل از یک روستای تاریخی در سامره فلسطین که از آن قبيله آزر بوده، گرفته شده است.

جمال‌الدین در ۱۸۷۱م به دعوت ریاض پاشا، نخست‌وزیر مصر رهسپار آن کشور می‌شود و مدتی به تدریس فلسفه، عرفان و فقه می‌پردازد. در این زمان فعالیت سیاسی چندانی ندارد. پس از آن در ۱۸۷۵م درخواست عضویت در یک محفل فراماسونی فرانسوی در مصر می‌کند و چندی بعد به عضویت آن درمی‌آید. سپس به عضویت لژ «کوکب الشرق»^۲، که از محافل ماسونی انگلستان بود، درمی‌آید و مدتی نیز ریاست این لژ را برعهده می‌گیرد. گفته می‌شود طی مدت اقامت سیدجمال در مصر، یازده دعوت‌نامه

۱. بنگرید به: سید جمال‌الدین الافغانی. *تمه‌البیان فی تاریخ الأفغان*، (به کوشش) علی یوسف الکریبدلی. قاهره ۱۳۱۸ هـ/ ۱۹۰۱م.
 ۲. نجمة الشرق.

عضویت در محافل ماسونی دریافت می‌کند. افزون بر این، سید اقدام به تأسیس یک محفل ماسونی می‌نماید که خدیو توفیق، پسر خدیو اسماعیل به عضویت آن درمی‌آید. افغانی نزدیک به هشت سال در مصر اقامت داشت (۱۸۷۱ تا ۱۸۷۹م). طی سه سال اخیر آن به کار مطبوعاتی، سخنرانی در مجامع و فعالیت فراماسونی سرگرم بود. با آنکه مصر پیش از آمدن افغانی با فراماسونری آشنایی داشت اما طی سه سال آخر اقامت جمال‌الدین، فعالیت‌های فراماسونری شدت یافت. حضور شهروندان اروپایی در مصر، همچنین اوضاع بد اقتصادی، حاکمیت استبدادی خدیو اسماعیل مزید بر علت بود. سید از لژهای ماسونی به مثابه پل ارتباطی با مردم سود می‌جست. فعالیت‌های مطبوعاتی و سخنرانی‌های وی نیز از این منظر قابل فهم است.^۲

انگلستان خدیو اسماعیل را با موافقت عثمانی برکنار کرد و پسر او توفیق را بر تخت خدیوی نشاند. چند روز پیش از خلع خدیو اسماعیل، جمال‌الدین همراه با شاگرد فراماسون خود، سلیم نقاش که فردی مسیحی و سوری الأصل بود و مدیریت روزنامه‌های مصر و التجاره را بر عهده داشت، نزد تریکو، کنسول فرانسه در قاهره رفته خواسته ملیون و فراماسونها در برکناری خدیو اسماعیل و به تخت نشاندن پسرش توفیق را به وی ابلاغ می‌کند.

خدیو اسماعیل در ششم رجب ۱۲۹۶هـ/۲۶ ژوئن ۱۸۷۹م برکنار شد و توفیق پاشا جای او را گرفت، چندی بعد یعنی در ششم رمضان ۱۲۹۶هـ/۲۴ اوت ۱۸۷۹م سید جمال‌الدین به دستور خدیو توفیق دستگیر و به شهر سوئز در شرق مصر گسیل و سپس به هند تبعید می‌شود. علت تبعید ۲۴ ساعته سید از مصر از جمله رازهای پنهان تاریخ است که قطعاً جز دو نفر، یعنی خدیو توفیق پاشا و خود سید جمال‌الدین، کس دیگری از آن آگاه نبوده است.

بی‌مناسبت نیست یادآور شویم که از مآخذ مرتبط با فراماسونری در مصر اواخر سده نوزدهم چنین برمی‌آید که لژهای ماسونی همگی اروپایی (انگلیسی، فرانسوی، یونانی، ایتالیایی) بودند، و لژهای عربی، سوری و لبنانی بودند که به یهودیان و یا مسیحیان اختصاص داشت؛ و خبری از لژ مصری در منابع دیده نمی‌شود به ویژه آنکه اثری از حضور مسلمانان، به خصوص نویسندگان، متفکران و کارگزاران، تا پیش از تشکیل لژ فراماسونری عربی - مصری توسط سید جمال‌الدین مشهود نیست. این امر نقش مشروعیت فراماسونری میان مسلمانان مصر توسط سید جمال را روشن می‌سازد و

۲. دکتر علی شلش. *سلسلة الاعمال المجهولة*: جمال‌الدین الافغانی. لندن، ریاض رئیس للکتب و النشر.

راه نفوذ ماسونها به نهادهای اسلامی به ویژه دانشگاه الازهر و مجامع دینی را، که سید خود مدرس و خطیب آنها بود، روشن می‌نماید.

عناصری که در لژ کوکب الشرق گرد آمده بودند از جمله عناصر مشکوک و مسئله‌دار به شمار می‌آمدند. یکی از آنها یعقوب بن رافائل صنوع یا ژاک (جیمز) سانوا، روزنامه‌نگار یهودی، منتقد سیاسی - اجتماعی، نمایشنامه نویس، نویسنده، مدرس، و از پیشروان شیوه طنز و فکاهی در روزنامه‌های مصر و بنیانگذار و صاحب امتیاز روزنامه معروف ابونظاره بود.^۴

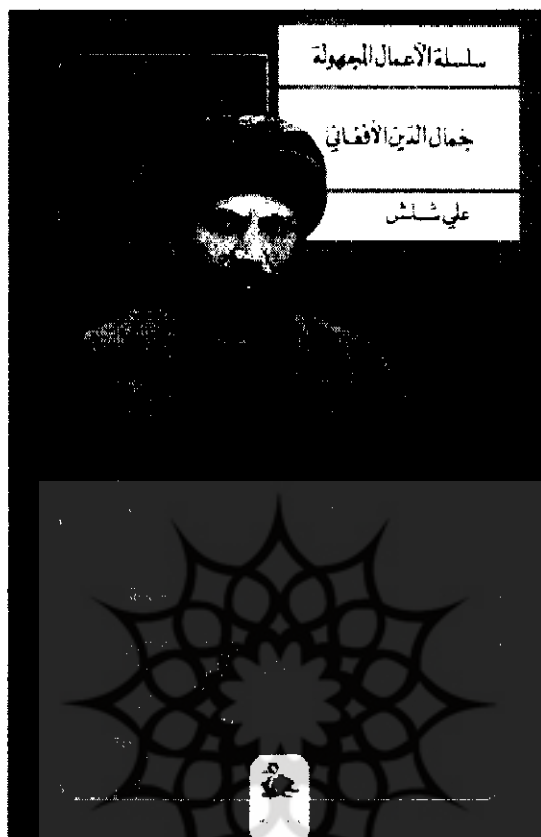
پدرش از خاندانی یهودی-ایتالیایی بود که به مصر مهاجرت کرد و در قاهره زنی یهودی به نام ساره را به همسری گرفت. او در دربار نزد شاهزاده احمد یکن خواهرزاده محمدعلی پاشا گویا به عنوان مشاور به خدمت مشغول بود. ابونظاره از کودکی به آموختن تورات پرداخت. آنگاه انجیل و قرآن را فراگرفت. درباره هوش و حافظه این کودک یهودی گویند که در ۹ سالگی به زبان عربی، ایتالیایی و فرانسوی شعر می‌گفت و در ۱۲ سالگی قرآن را به عربی، تورات را به عبری و انجیل را به انگلیسی می‌خواند. همچنین ترکی را، که زبان رسمی اداری بود، در خانه آموخت. وی از انجمنهای سری‌ای چون «فراماسونی» و «ایتالیای جوان» سخت تأثیر پذیرفت. وی در آن سالها انجمنهای علمی با نامهای «محفل التقدم» و «جمعية محبی العلم» را بنیاد نهاد و خود ریاست آنها را به عهده داشت. بیشتر اعضای این محافل را دانشجویان، افسران، کشیشان و خاخامهای یهودی تشکیل می‌دادند. پس از آن ابونظاره به لژهای فراماسونی پیوست و به عضویت لژ کوکب الشرق درآمد. از گامهای بعدی وی انتشار روزنامه‌ای با همکاری جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده بود.^۵

درباره منابع مالی که صنوع از آن طریق هزینه انتشار جرایدش را تأمین می‌کرده است در نامه محرمانه شماره ۶۰۱ مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۸۸۳ از پلاتکت، سفیر انگلستان در پاریس به گرانویل، وزیر امور خارجه انگلستان در لندن آمده است:

چون بعید نیست که بر اثر پیشرفت نفوذ سیاسی انگلستان و مداخله آنان در کارها، فلاحین مصر از شر قرض‌دهندگان و بهره‌سگین نزول خواهان رهایی یابند... تصور می‌رود سانوا به وسیله برخی از کلیمیان مصری که منافع نامرئیشان به خطر افتاده است، از نظر مالی و مادی حمایت می‌شود.^۶

۴. به منظور آگاهی فزونتر از سرگذشت وی بنگرید به: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر سید کاظم موسوی بجنوردی، ج ۶، تهران، ۱۳۷۳. صص ۳۳۰-۳۳۴. مقاله مهدی ظرافتکار.

۵. همان، ص ۳۳۱. ۶. همان، ص ۳۳۳.



جانبداری او از جنبش ترکیه جوان، نیز که طغیانی بر ضد عبدالحمید محسوب می‌شد، شگفتی دیگری است چرا که میان او -صنوع- و عبدالحمید رابطه‌ای دوستانه برقرار بود.^۷ این همه از وی شخصیتی بس پیچیده ساخته است. در واقع، سیدجمال الدین با چه توجیهی با چنین فرد مرموزی همکاری می‌کرده است؟ او از طریق سید به الازهر راه می‌یابد. صنوع به اتفاق یاران دیگر سیدجمال الدین اسدآبادی، مسیحیانی به سان سلیم نقاش مدیر روزنامه مصر که در اسکندریه منتشر می‌شد؛ ادیب اسحق، از نویسندگان همین روزنامه؛ و کشیش لوئیس صابونجی، صاحب مجله النحله که در لندن منتشر می‌شد، از جمله همکاران سیاسی جمال الدین به شمار می‌آمدند و همگی آنان در محافل فراماسونی عضویت داشتند.

۷. همان. ص ۳۳۳.

سید جمال‌الدین در خلال دوران فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی خود از طریق نگارش مقالات در مطبوعات، آراء و اندیشه‌های خود را بازگو می‌نمود. دکتر شلش در کتاب خود به بخشی از این نوشته‌ها که محل تأمل است اشاره کرده است. سید در مقاله‌ای با عنوان «علل جنگ در مصر»^۸ از مقاومت مسلحانه عرابی پاشا در برابر انگلیس انتقاد می‌نماید و از قیام مسلمانان در هند با عنوان «عصیت اسلامی» و دامن زدن به آتش دینداری یاد می‌کند که حاکمیت انگلیس را ناگزیر به سرکوب آن، به علت بیم از گسترش آن به مناطق دیگر، ناگزیر ساخت.^۹ وی از قیام سرهنگ عرابی پاشا نیز به عنوان «عصیت اسلامی» یاد می‌کند و از آن به مثابه شورش عده‌ای از نظامیان مصری در داخل ارتش علیه افسران شرکس تبار یاد می‌کند که در حال توسعه در مصر بود و مصریان را به «عصیت اسلامی» می‌کشاند. نماینده انگلیس نیز طی گزارشی به لرد گرانویل از بروز عصیت دینی در پوشش عصیت سیاسی با تظاهر به میهن‌دوستی و ملی‌گرایی یاد می‌کند. انگلیسیها به منظور نابود کردن این عصیت اسلامی دست به کار شدند چرا که به گمان آنان مصر دروازه هند و کانال سوئز معبر آن به شمار می‌آید. انگلیسیها به منظور دفع این «وبا» که دامنه آن در حال گسترش بود وقتی از راه رفتار مسالمت آمیز نتیجه‌ای نگرفتند ناگزیر متوسل به ناوگان جنگی و، توپهای سنگین و سربازان شدند تا آنکه موفق شدند عرابی پاشا و هوادارانش را به کلی از پا آورند. به گمان بسیاری ذلیل شدن عرابی پاشا و یاوران او موجب ذلیل شدن عصیت اسلامی گردید، ذلتی که هیچگاه عزتی در پی نداشت.^{۱۰}

ارائه چنین تحلیلی درباره احمد عرابی پاشا (۱۸۳۹-۱۹۱۱م) که از رهبران ملی مصر به شمار می‌آید، در واقع شگفت انگیز است. عرابی پاشا ابتدا برای مبارزه با نفوذ نظامیان ترک در مصر فعالیت نمود. بعدها به درجه سرهنگی رسید و بیش از آن به عنوان سمبل نارضایتی ارتشیان مصر از سلطه خارجی سرشناس گردید. چندی بعد حزب ملی را تشکیل داد. در ۱۸۸۲ لقب پاشا گرفت و وزیر جنگ مصر شد. انگلستان از وجاهت ملی وی بیمناک گردید. در پی اشغال بندر اسکندریه توسط انگلیسیها، عرابی پاشا در رأس نیروهای ملی با انگلیسیها در تل الکبیر جنگید و شکست خورد. شکست تل الکبیر در ۱۳ سپتامبر ۱۸۸۲م به وقوع پیوست. انگلیسیها عرابی پاشا را دستگیر و محکوم به

۸. دکتر علی شلش. جمال‌الدین الافغانی. صص ۸۵-۸۷. این مقاله بدون امضا در روزنامه النحلة، چاپ لندن ۱۸۸۲م، سال ۵، شماره ۳ درج شده است و رشید رضا در المنار گواهی داده است که از محتوا و روش نگارش مقاله چنین برمی‌آید که متعلق به اسنادش (سید جمال‌الدین اسدآبادی) است.

۹. همان، ص ۸۶. ۱۰. همان، صص ۸۶-۸۷.

مرگ کردند اما پس از آن با یک درجه تخفیف وی را به سیلان تبعید نمودند. او پس از ۱۹ سال توسط عباس حلمی مورد عفو واقع شد و در ۱۹۰۱ به مصر بازگشت. متهم کردن عرابی پاشا به ترویج عصیبت اسلامی و اینکه وی آلت دست عثمانیها شده است، دور از انصاف است و بیشتر به یک طنز تلخ تاریخی - سیاسی می‌ماند که بی‌شک مورد پذیرش هیچ‌یک از محققان منصف نیست.

مسئله دیگر موضوع دیدارهای سیدجمال‌الدین با آیت‌الله میرزای شیرازی در سامراست که بسیاری از محققان بدان استناد کرده‌اند و محل تأمل می‌باشد چرا که شواهد زیادی در دست است که اساساً میرزا تمایلی به برقراری ارتباط و ملاقات با سیدجمال‌الدین نداشته است. به روایت آیت‌الله سیدرضی شیرازی:

۱. آقا سیدعلی گلپایگانی، از آقا میرزا علی نائینی و ایشان از پدرش - مرحوم میرزای نائینی - برای من نقل کرد که: «سیدجمال‌الدین اسدآبادی - در زمان مرحوم میرزا - به سامراء آمد و در مدت اقامت در سامراء میهمان من بود؛ از میرزا وقت ملاقات خواست، میرزا به او وقت ملاقات نداد.»

مؤید این مطلب این که: مرحوم سیدجمال‌الدین، دو نامه به میرزا می‌نویسد، ولی میرزا پاسخی به آنها نمی‌دهد.

۲. مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی (رحمة‌الله علیه) برای من نقل کرد: سیدجمال برای ملاقات با میرزا به سامراء می‌رود. میرزا به وی وقت ملاقات نمی‌دهد. سید شبانه از دیوار خانه میرزا بالا می‌رود و وارد اتاق میرزا می‌شود و با او ملاقات می‌کند!...

آیت‌الله شیخ عبدالنبی نوری از شاگردان میرزا و در تهران ساکن بود. نجل جلیل ایشان، شیخ بهاء‌الدین نوری، در ۱۰۳ سالگی مرحوم شد. من گاهی خدمت ایشان می‌رفتم. از قول پدرش برای من نقل کرد: «یک بار از سامراء - از طریق ترکیه - به مکه مشرف شدم. در بازگشت به استانبول که رسیدم. سیدجمال با خیر شد و از من [وقت] ملاقات خواست. وقتی که آمد گفتم: پیامی دارم برای میرزا که می‌خواهم به وسیله شما برای ایشان بفرستم. به میرزا بگو: ناصرالدین شاه فرد فاسدی است؛ او را ابتدا تکفیر و سپس عزل کند.

به سید گفتم: اگر ناصرالدین شاه را عزل کند، چه کسی به جای او بیاید؟ سیدجمال گفت: خود من. گفتم: با چه پشتوانه‌ای؟ گفت: به پشتوانه سلطان عبدالحمید! با این سخن سید مخالفت کردم. بگو مگو بالا گرفت؛ در عین حال نتیجه‌ای نداد.

به سامراء که آمدم خدمت مرحوم میرزا رفتم. میرزا در خارج شهر بود. جریان ملاقات با سید را به ایشان گفتم. میرزا فرمود: شما چه جواب دادی؟ گفتم: مخالفت

کردم با این پیشنهاد. مرحوم میرزا گفت: اگر موافقت کرده بودی، رابطه من با تو قطع می‌شد. می‌دانی این پیشنهاد چه مفسده‌ای دارد؟ معنایش این است که تنها کشور مستقل شیعه، استقلال خودش را از دست بدهد و تبعه دولت عثمانی گردد. این به مصلحت نیست. اگر ما ناصرالدین شاه را عزل نمی‌کنیم به خاطر حفظ این ظاهر است.^{۱۱}

سید جمال‌الدین در ششم شعبان ۱۳۰۸/۱۷ مارس ۱۸۹۱ از سامراء به سوی بصره حرکت می‌کند و در آنجا مدت شش ماه توقف می‌کند. از بصره نامه‌ای خطاب به میرزای نائینی می‌نویسد و در آن ناصرالدین شاه را متهم می‌کند که استانهای ایران را به حراج گذاشته است و می‌خواهد خراسان، مازندران و آذربایجان را به بیگانگان ببخشد. وی همچنین ناصرالدین شاه را ظالم و کافر معرفی می‌کند.^{۱۲}

سید جمال‌الدین در ربیع الاول ۱۳۰۸/ اکتبر ۱۸۹۱ از راه بندر پورت سعید مصر رهسپار لندن می‌شود. وی در این شهر همراه میرزا ملکم خان و ادوارد براون، مجله ضیاء‌الخائفین را به دو زبان عربی و انگلیسی منتشر می‌سازد، همکاری وی با چنین عناصری به ویژه فرد مشکوکی به سان ملکم خان ناظم الدوله که به همکاری با محافل فراماسونری در داخل و خارج شهره بود و نقش اساسی در بنیانگذاری لاتاری داشته است و به سوء استفاده از بودجه سفارت ایران در لندن سرشناس گردیده بود جداً محل تأمل است.

سید جمال‌الدین در مجله ضیاء‌الخائفین شدیدترین حملات مطبوعاتی خود را علیه ناصرالدین شاه به عمل آورده از فرار یک پنجم ایرانیان به حوزه کشورهای عثمانی به خاطر ظلم و ستم حاکمیت ناصری یاد می‌کند و از علما و حوزه‌های علمیه ایران و عراق، و نیروهای نظامی و مردم ایران دعوت می‌کند تا نسبت به سرنگونی این شاه «طغیانگر» افعی، «دیوانه جنایتکار» بیا خیزند.^{۱۳}

درباره نقش و میزان تأثیرگذاری سید جمال‌الدین در رخداد ترور ناصرالدین شاه توسط میرزا رضا کرمانی، از مریدان سید، که پس از بازگشت وی از عثمانی صورت

۱۱. حوزه (مجله دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ش ۵۰-۵۱، (س ۱۳۷۱)، صص ۴۵-۴۶.

۱۲. سید محسن الامین. اعیان‌الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ج ۴، صص ۲۱۴-۲۱۵.

۱۳. علی شلش. جمال‌الدین الأفغانی، صص ۱۱۷-۱۲۸. سه مقاله سید جمال‌الدین با عنوان: «اوضاع کنونی

ایران» فوریه ۱۸۹۲، ص ۸ با نام سید؛ «سرزمین ایران» در مارس ۱۸۹۲، صص ۱۴-۱۶، با نام سید حسینی؛

و «تاریکی امت و خواری ملت» در آوریل ۱۸۹۲، صص ۳۱-۳۳، با نام سید حسینی در مجله ضیاء‌الخائفین

در لندن منتشر شد. دکتر شلش متن کامل این مقاله‌ها را در اثر خود آورده است.

گرفت نیز پژوهشهای درخوری انجام نگرفته است و این امر نیازمند تعمق بیشتری است. به هر حال اثر شلش به لحاظ دسترسی وی به آرشیو مطبوعات پایتختهای مصر، فرانسه و انگلیس که از دید محققان دور بوده است حائز اهمیت است و مطالعه و بررسی دقیق و موشکافانه مقاله‌های سیدجمال‌الدین در شناخت واقعی وی سودمند می‌باشد.

شکوفه «نخستین روزنامه زنان ایران»

حوریه سعیدی

شکوفه به انضمام دانش؛ نخستین نشریه‌های زنان ایران. کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۷، ۳۶۰ ص.

شکوفه، «روزنامه‌ای است اخلاقی، ادبی، حفظ‌الصحة، خانه‌داری، بچه‌داری؛ مسلک مستقیمش تربیت دوشیزگان و تصفیه اخلاق زنان - راجع به مدارس نسوان مقالاتی که با مسلک جریده موافقت داشته باشد پذیرفته می‌شود.» با این اهداف و خط‌مشی، شکوفه از ذیحجه ۱۳۳۰ تا ذی‌قعدة ۱۳۳۴ هـ.ق اولین روزنامه‌ای که به وسیله یک زن و مخصوص بانوان منتشر شد، خود را معرفی می‌نماید. مشخصات ظاهری روزنامه: چاپ سنگی و سربی با خط تحریری و حروفچینی، در قطع رحلی است. همچنین از روشهای جذاب نویسنده استفاده از طرح، و یا به قول خودش، «کاریکاتور» برای بیان منظور در صفحه آخر برخی از شماره‌های آن بود.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول و نویسنده روزنامه، مریم میرعمید سمنانی (مزمین السلطنه)، دختر میر سیدرضی رئیس‌الاطباء پزشک قشون ناصرالدین شاه بود. وی در سال ۱۳۳۰ هـ.ق با تأسیس روزنامه شکوفه وارد عرصه مطبوعاتی کشور گردید. از دیگر اقدامات فرهنگی خانم عمید، علاوه بر تشویق بانوان فرهیخته به ایجاد و گسترش مدارس ویژه دختران تأسیس مدرسه‌ای به نام «دارالعلم و صنایع مزینیه» است.

این بانوی آگاه و عالم حتی در هنگامی که به مقتضای شرایط زمان خود به عنوان یک زن خانه‌دار، می‌بایست تنها به امور خانه بپردازد، از تحصیل و فراگیری غافل نمی‌ماند و در اجتماعات فرهنگی به فعالیت مشغول بود. از جمله در انجمنی به نام «انجمن همت